

این نقطه

آغاز معماری است¹

لویی کان

ترجمه: علی اعطا

مطلبی که پیش رو دارید، ترجمه‌ایست از بخش‌هایی از سخنرانی لویی کان، که با عنوان «سکوت و نور» در سال 1969 در E T H Zurich ایراد شده است. در این سخنرانی، لویی کان به بیان اندیشه‌ها ذهن‌گرایانه و فلسفی‌اش - که مبنای نظری کار او هستند - پرداخته است.

امیدوارم این ترجمه، مقدمه‌ای شود تا در نوشته‌های بعدی، بتوان رد پای این ذهنیات را در آثار معماری او جستجو کرد.

«مترجم»

می‌خواهم مطلبی را اینجا روی تخته سیاه مطرح کنم که در نگاه اول شاید کمی مبهم به نظر برسد. اما به گمنم باید این بحث را به عنوان مقدمه طرح کنم. فراموش نکنید که می‌خواهم شنونده هم باشم؛ چرا که مطلبی آماده نکرده‌ام و تنها برای این که ترسیم بریزد، چند یادداشت این جا روی کاغذ نوشته‌ام.

می‌دانید، این سخنرانی مثل طرحی است که روی کاغذ سفیدی کشیده می‌شود. خوب است بدانید همان گونه که می‌توانید بشنوید باید بتوانید ببینید و گاه همانگونه که می‌توانید ببینید، باید بتوانید بشنوید. حواس پنجگانه شما باید همه و به وصرت واحد کار کنند.

درست به همین دلیل وقتی من به معماری فکر می‌کنم، آن را به موسیقی ارجاع می‌دهم. در نظر من تفاوت عمده‌ای میان آنها وجود ندارد. وقتی شما به اندازه کافی در یک ایده ذهنی تعمق می‌کنید و به بیان کردن آن می‌اندیشید، روشهای مختلفی برای ابراز و بیان آن به ذهن شما می‌رسد. من وقتی به یک طرح نگاه می‌کنم، آن را به یک سمفونی می‌بینم، یک سمفونی از روابط فضایی که از نور و ساختمان تشکیل شده است ...

خوب می‌دانم اصولی ابدی و ازلی وجود دارد که ما به آنها رجوع می‌کنیم. من به محض این که طرحی را ببینم که می‌خواهد فضای بدون نوری را به من عرضه کند، بی‌تأمل آن

را پس می‌زنم. چون می‌دانم راه خطا رفته است. به عنوان مثال، مدارسی که از نور طبیعی استفاده نکنند، قطعاً غیر معمارانه هستند.

حالا می‌خواهم مطلبی را عنوان کنم که اخیراً در مودر آن فکر کرده‌ام و در واقع کلید نوع نگاه من است به تمام هنرها، از جمله معماری - من این عبارت را روی تخته طرح می‌کنم. سکوت چندان چیز خاموشی نیست. مثل این است که بگویید بی‌نوری، ناتاریکی.

اینها کلمه‌هایی ساختگی هستند. ناتاریکی با چنین ترکیبی وجود ندارد. اما چرا وجود نداشته باشد؟ بی‌نوری، ناتاریکی می‌خواهند که باشند، می‌خواهند اظهار شوند ...

برمی‌گردم به نو؛ آنچه به همه چیز حضور می‌دهد. می‌توانیم بگوییم نور سازنده ماده است و ماده هم سایه ساز است؛ پس سایه متعلق به نور است.

می‌خواهم بگویم همه چیز از یک کیفیت غیر قابل اندازه‌گیری سرچشمه می‌گیرد و مسیری را طی می‌کند تا قابل اندازه‌گیری شود. آیا مرزی وجود دراد تا این دو کیفیت - قابل اندازه‌گیری و غیر قابل اندازه‌گیری - بهم برسند؟ آیا یک مرز می‌تواند به اندازه‌ای نازک باشد که مرز بین این دو نیرو و کیفیت در نور باشد؟ هر چیزی که شما می‌سازید ضخامت دارد.

من گمان می‌کنم حتی اندیشه‌ها و افکار هم ضخامت دارند. اما می‌شود گفت در تابش نور بر سکوت و سکوت بر نور این مرز محقق می‌شود و آن لحظه، لحظه الهام است.

در لحظه الهام باید کیفیتی وجود داشته باشد که بتواند متجلی شود. به بیان دیرگ تمایلی برای تجلی در او باشد. اصلاً خود اجزاء سازنده نور، حسی از الهام دارند؛ این حس در کنار آن لحظه الهام، دارای جایگاهی است که «مقام هنر» است.

هنر زبان انسان است. پیش از هر زبانی پیش از آلمانی، فرانسه. به چیزی مربوط است که از نیازهای اولیه فراتر رفته است. مربوط است به تمایل به بودن، تمایل به ابراز شدن ... من اعتقاد دارم ما زندگی می‌کنیم برای این که ابراز شویم. تمام انگیزه وجود، بیان شدن است و آن چه طبیعت به جای می‌دهد، ابزار این بیان است. مثل این است که سازی بدست کسی بدهی تا نوای روحش را بنوازد ...

می‌خواهم بگویم تمایل به بودن، تمایل به ابراز شدن در گلها وجود دارد. تمایل به ابراز شدن در درختان وجود دارد. در تمساح وجود دراد، در میکروب وجود دراد و در انسان هم وجود دارد. تنها ما نمی‌دانیم چگونه حس خودآگاهی یک گل سرخ را بفهمیم.

وقتی می‌خواهیم چیزی را توصیف کنید می‌گویید «فوق‌العاده است»، «شگفت‌آور است» عباراتی را به زبان می‌آورید که حتی هیچ استاد دانشگاهی کاملاً شما را درک نمی‌کند. اما وقتی که شما می‌گویید «من سنگ را دوست ندارم»، «من فکر می‌کنم این باید بلندتر باشد»، «من فکر می‌کنم این باید عریض‌تر باشد» شما با چیزی قابل اندازه‌گیری سر و کار دارید، چون چیزی است که ساخته شده است.

پس در امر هنر هم کیفیت‌های قابل اندازه‌گیری و هم غیر قابل اندازه‌گیری وجود دارد. وقتی شما می‌گویید «فوق‌العاده است» درمورد کیفیت غیر قابل اندازه‌گیری صحبت می‌کنید و کسی شما را کاملاً درک نمی‌کند و نباید هم درک کند!

هنگامی که به عبارت «مکانی برای یک اتفاق» اشاره کردم، کلاس به هیجان آمد. مکانی برای یک اتفاق. لابد می‌پرسید پس چرا همه چیز آن گونه که می‌خواهید در آنجا اتفاق نمی‌افتد؟ پاسخ می‌دهم لزوماً نباید آن گونه که می‌خواهیم، رخ دهد. «اگر» مکانی برای اتفاق بود. اگر یا «استا».

استا بسیرا جالب‌تر ساخته شده است. هیچ چیز در آن تفکیک نشده است. تنها چند ستون دارد. اما درون آن قسمت‌های مختلفی ایجاد شد. مغازه‌ها بوجود آمدند. مردم به آنجا رفت و آمد کردند. مکانی برای ملاقات شد. شما باید به دنبال کیفیتی معمارانه باشید نه به دنبال یک هدف مشخص.

شما یقین دارید چیزی باید ساخته شود، آن را پذیرفته‌اید، اما نمی‌توانید آن را تعریف کنید. مشکل دانشجویان، درک چنین فضایی است. شما نباید به فکر جنگ و حق و باطل باشید. بلکه باید به یک آفرینش معمارانه بیندیشید. شما باید بتوانید فضایی خلق کنید که در آن از هیچ عنصر جدا کننده‌ای استفاده نشده باشد.

اما جدا کننده‌ها به مرور زمان شکل بگیرند. مثلاً جایی که ممکن است دانشجویان و اساتید و مسؤولین، همه با هم ملاقات کنند. جایی برای همه در میان فضای سبز. این یک کیفیت معمارانه است، کیفیتی شبیه به مکان‌های مذهبی که به ما می‌گویند این سنگ به حکم این که آنجاست با سنگ‌های دیگر تفاوت دارد. با سنگ‌های دیگر که در دل کوه و جنگلند و می‌شود از روی آنها پرید ... شگفت‌آور است! این نقطه آغاز معماری است ...

شاید حس خودآگاهی یک درخت، خم شدنش پیش از وزش باد باشد، نمی‌دانم. اما یقین دارم هر موجود زنده‌ای، به گونه‌ای دارای حس خودآگاهی و هوشیاری است؛ هر چند بسیار بدوی و ابتدایی باشد. اما من آرزو می‌کنم دستاورد ارزنده علم، باز شناختن این کیفیت غیر قابل اندازه‌گیری باشد که واقعاً برای فهم آن چالش وجود دارد.

قابلیت اندازه‌گیری، تنها در خدمت کیفیتی غیر قابل اندازه‌گیری است. چرا که هر آن چه یک شخص می‌سازد، اساساً غیر قابل اندازه‌گیری است. حال اگر کمی تأمل کنید مطمئناً شگفت‌زده خواهید شد که پس چگونه ما می‌توانیم یک سکه ده سنتی بسازیم ...

شما خوب می‌دانید که می‌توان یک سکه ده سنتی ساخت. اما این فقط بخشی از باور درونی است. شما نمی‌توانید نقاشی «جوتو» را ارزیابی کنید. چرا که هر گونه تجزیه را به چالش می‌گیرد. اندازه‌ها را به چالش می‌گیرد و آن گاه یک تجربه نقاشی را به معارضه می‌کند. او به یک نقاش گفته است، یک راهرو می‌تواند کوچکتر از یک فرد باشد.

اما یک معمار باید یک راهرو را بزرگ‌تر از یک شخص بسازد. آیا هنرمندی او کمتر از دیگران است؟ یخچر. او تنها حوزه تجربی خود را بازشناسی می‌کند. یک نقاش می‌تواند انسان‌ها را وارونه بکشد، چنان که می‌دانید «شاگال» این کار را کرد. او این حق را دراد، چرا که او یک نقاش است.

او چیزی را بازنمایی نمی‌کند، او همه چیز را می‌آفریند. حوزه وسیعی از تجلیات درونی را بیان می‌کند. یک پیکره ساز می‌تواند چرخ‌های یک توپ را چهار گوش بسازد تا بیهودگی جنگ را ناشن دهد. اما با عرض تأسف باید بگویم که یک معمار اگر بخواهد سنگ‌هایش را از جایی به جای دیگر منتقل کند باید از چرخ‌های مدور استفاده کند!

ساختمان برگزاری گرد هم‌آیی‌ها در ونیز را که طراحی کردم، به مکانی فکر می‌کردم که حس گفتگو و تماس ذهن‌ها و اندیشه‌ها را القا کند. جایی باشد برای تماس افکار؛ مکانی برای یک اتفاق. این بنا مانند دو سالانه‌های نمایشی و سوسه انگیز نیست که کارهایتان را بیاورید تا به نمایش بگذارید.

شما به ساختمان گرد هم‌آیی‌ها می‌روید تا ذهن‌ها و اندیشه‌ها شما با هم تماس پیدا کنند. اما در آن دو سالانه‌ها، شما برای دیدن چیزی می‌روید که واقعاً لمس کردنی است. حضور دارد. اما در ساختمان گرد هم‌آیی‌ها، شما اندیشه را حس می‌کنید. وجود دارد، اما حضور ملموسی ندارد.